



ولایت فقیه از دیدگاه شیخ انصاری و آیه الله خویی

پدیدآورده (ها) : معرفت، محمد هادی

علوم اجتماعی :: پژوهش های اجتماعی اسلامی :: تابستان 1378 - شماره 17

از 246 تا 264

آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/20297>

دانلود شده توسط : رسول جعفریان

تاریخ دانلود : 14/01/1396

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.ir



از دیدگاه شیخ انصاری و آیه الله خویی



آیه الله معرفت

مقدمه

در صحیحۀ زرارۀ از امام محمدبن علی علیه السلام روایت می‌کند که حضرت فرمود:
«بُنِيَ الإسلام علی خمسة أشياء: علی الصلاة و الزکاة و الحجّ و الصوم و الولاية».
قال زُرارَة: فقلت: و أی شیء من ذلك أفضل؟ فقال: «الولاية أفضل، لآنها مفتاحهنّ، و الوالی هو الدلیل علیهنّ.»^۱

اسلام بر پنج پایه بنا شده است: نماز، زکات، حج، روزه و ولایت. زرارۀ می‌پرسد: کدام یک برتر است؟ امام در پاسخ می‌فرماید: ولایت برتر است؛ زیرا کلید آنهاست، و صاحب ولایت، رهنمون بر آنها خواهد بود.

مکتب تشیع از روز نخست، بر همین اساس پی‌ریزی شده و مسأله ولایت کبری

در شخص شخیص پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله تحقق یافته و آن حضرت رهبری دینی سیاسی امت را برعهده داشته و همچنان پس از وفات وی، در امامت امامان معصوم علیهم السلام ادامه داشته است.

این ویژگی، مکتب تشیع را از دیگر مکاتب اسلامی جدا ساخت و به همین دلیل باید این شاخصه، پس از دوران حضور نیز ادامه یابد و مخصوص دو قرن ونیم نباشد.

در دوران غیبت که از رهبری مستقیم امام معصوم محروم شده‌ایم، ضرورت ایجاد می‌کند تا کسانی - که شایستگی دارند - این مهم را برعهده گیرند، و رهبری دینی سیاسی همچنان برپا باشد؛ زیرا برپایی نظام که بدون رهبری صحیح و

شرع‌پسند امکان‌پذیر نیست، از واجبات مطلقه است که به تعبیر شیخ اعظم محقق انصاری بر همه واجبات تقدّم دارد و هیچ‌گاه قابل تعطیل و رها ساختن نیست. از این‌رو، فقها چه در گذشته و چه در حال، همگی اتفاق نظر دارند که این واجب مهم، بر عهده فقهای لایق و شایسته است، تا به نحو واجب کفایی متصدی آن شوند و بر زمین نماند.

خلاصه سخن این که واجبات نظامی که شیرازه انسجام جامعه اسلامی به آن بستگی دارد - از جمله، احکام انتظامی اسلام - امری نیست که شارع مقدّس به مهمل گذاردن آن رضایت دهد و به تعبیر حضرت استاد آیه‌الله خویی، حکمت تشریح چنین احکامی و نیز اطلاق ادله اثباتی آنها ایجاب می‌کند، تا همواره مشروعیت اجرایی آن بر دست شایستگان ادامه داشته باشد.

آنچه محور اتفاق نظر فقهاست، امور مربوط به شؤون عامه و اقامه نظام است، که بدهت فقهی، تداوم آن را بر دست فقهای جامع‌الشرایط نداعی می‌کند و آنان با عنوان نیابت از سوی امام عصر عجل‌الله تعالی فرجه و به‌گونه واجب کفایی باید برعهده گیرند؛ از این‌رو، عبارت «فوضوا إلی فقهاء شیعتهم» از همان دوران شیخ مفید و شیخ طوسی تاکنون زیانزد همه

فقهاست.

به همین جهت، صاحب جواهر، این جمله معروف را فرموده است:

«فمن الغریب وسوسة بعض الناس فی ذلك، بل كأنه مذاق من طعم الفقه شیئاً ولا فهم من لحن قولهم و رموزهم أمراً.»^۲

جای بسی شگفتی است که برخی از مردم، در مسأله ولایت فقیه تردید دارند، و حکایت از آن دارد که طعم فقاقت را نچشیده و از رموز سخنان معصومین سردرنیاورده‌اند.

با این وصف، برخی گمان برده‌اند که شخصیتی مانند شیخ اعظم و معاصر صاحب جواهر، با چنین اصل اصیل و مسأله انکارناپذیر و بدیهی فقاقت، مخالفت کرده، یا دلیل آن را سست شمرده است. و نیز فقهی بی‌مانند همچون آیه‌الله خویی در عصر حاضر، تردیدی در مسأله نموده باشد. جای بسی تأسف است که چنین گمان ناروایی را درباره این دو فقیه بزرگ روا داشته‌اند؛ بلکه شیخ اعظم همان را گفته که صاحب جواهر و فقهای سلف گفته‌اند و آیه‌الله خویی همان راه را رفته که امام راحل و فقهای خلف رفته‌اند. آری همگان یکسان نظر داده‌اند، و در به پا داشتن واجبات انتظامی (مما لایرضی الشارع بتعطیلها أبداً) که وظیفه فقهای

جامع‌الشرایط است، همگی اتفاق نظر دارند و نیز آنچه را که گفته‌اند، صرفاً قرائت واحدی است و قرائتهای مختلف در این باره وجود ندارد. آنچه هست این است که آیا این وظیفه محوّل شده، یک منصب است یا تکلیف؟ شیخ و دیگر فقها آن را منصب می‌دانند و حضرت استاد آن را تکلیف و روشن خواهیم ساخت که در عمل، نتیجه یکی است و این حکم تکلیفی به همان حکم وضعی بازمی‌گردد. در این نوشتار، سعی شده تا موضع این دو فقیه بزرگوار روشن گردد؛ بویژه شیخ در دو کتاب مکاسب و قضا یکسان مسأله را مطرح ساخته و نتیجه گرفته است. باشد تا دوستان فاضل بیش از پیش از دیدگاه آنان آگاه شوند و امید است مورد رضایت حق و پسند صاحبان فضیلت قرار گیرد.

ولایت فقیه از دیدگاه محقق انصاری

محقق انصاری، در دو کتاب شریف خود مکاسب و قضا، مسأله ولایت فقیه را مطرح ساخته است. در کتاب مکاسب، پس از اثبات ولایت عامه امام معصوم علیه السلام به مسأله ولایت فقیه می‌پردازد. نخست مناصب سه‌گانه فقیه - افتاء، قضاء و ولایت - را بیان داشته، سومین منصب (ولایت) را چنین وصف می‌کند:

«ولاية التصرف في الأموال والأنفس.»

آن گاه می‌فرماید:

«و هو المقصود بالتفصيل هنا.»

یعنی ولایت عامه، که همان حق تصرف در اموال و نفوس است،^۲ همان‌گونه که برای معصومین علیهم السلام ثابت بوده، آیا در دوران غیبت، برای فقیه جامع شرایط نیز ثابت است یا نه؟ هدف از طرح کردن مسأله ولایت، بحث در همین جهت می‌باشد.

سپس به تأسیس اصل در مسأله می‌پردازد:

«اصل، عدم ثبوت ولایت کسی بر

دیگری است، مگر آن که دلیل قطعی،

موجب خروج از این اصل گردد.»

ایشان درباره معصومین، با دلایل چهارگانه کتاب، سنت، عقل و اجماع، از اصل یاد شده دست برداشته و ولایت آنان را فراتر از محدوده تبیین شریعت دانسته است و هرگونه تصرف و نظرشان را در شؤون عامه، نافذ و واجب‌الاتباع می‌داند و درباره فقیه جامع شرایط می‌فرماید:

ولایت - در این جا - که به معنای تحمّل مسؤولیت و مشروعیت تصرفات وی در شؤون عامه است، به دو گونه قابل تصویر است:

نخست آن که در تمام شؤون امت حق نظر و تصرف داشته باشد، و بر مردم واجب باشد تا از وی اطاعت کنند؛ همان‌گونه که

درباره امامان معصوم علیهم السلام گفته شد. دیگر، در خصوص اموری که شرعاً و عقلاً باید برپا داشته شود و متولی خاصی بر انجام آن معین نشده است. آن گاه در مورد نخست می فرماید:

اثبات چنین حقی^۴ برای فقیه، با همان گستردگی و شمول که برای امام معصوم ثابت بوده، مشکل است و دلایلی که در این زمینه ارائه شده، وافی به اثبات مطلب نیست و عبارت «دُونَهُ خَرَطُ الْقَتَايَ»^۵ را دومرتبه در همین باره به کار برده است.

اما در مورد دوم، که مشروعیت انجام آن به طور مطلق ثابت گردیده و مفروغ عنه به شمار می رود - «لا یرضی الشارع بترکه ابدأ»؛ یعنی باید انجام گیرد، چه در دوران حضور و چه در دوران غیبت، به گونه ای که اگر فقیه جامع شرایط نیز وجود نداشته باشد، بر عدول مؤمنان واجب است آن را بر عهده گیرند - در چنین مواردی، این وظیفه فقیه جامع شرایط است که تصدی آنها را برعهده گیرد.

مرحوم محقق انصاری در این باره، بحث را چنین آغاز می کند:

هر گاه فقیه بداند امری از امور را که مربوط به شؤون امت است می تواند به انجام رساند؛ یعنی مشروعیت انجام آن، منوط به حضور امام معصوم نیست^۶، باید

آن را برعهده گیرد و انجام دهد؛ شخصاً یا با دستیاری کسانی که او شایسته می داند و از سوی خود، آنان را معین می کند. سپس به مقبوله عمر بن حنظله استناد کرده، می فرماید:

ظاهر این حدیث آن است که تعیین فقها در دوران غیبت، مانند تعیین والیان و حاکمان در عصر رسالت و صحابه می باشد که مردم، ملزم بودند در تمامی امور مربوط به شؤون عامه، به آنان مراجعه کنند و از آنان اطاعت نموده، پیرو نظر آنان باشند. در این باره می فرماید:

«بل المتبادر عرفاً من نصب السلطان حاکماً، وجوب الرجوع إليه فی الأمور العامه المطلوبه للسلطان»^۷

از دیدگاه عرف (فهم متعارف) هر که را سلطان (لی امر مسلمین) به عنوان حاکم (والی) منصوب کند، بدین معنی است که در تمامی شؤون مرتبط به قلمرو حکومت وی، مرجعیت دارد و عهده داری آن را بدو سپرده است.

ظاهر این مقبوله همین معنی را می رساند و تنها به امر قضاوت اختصاص ندارد. در جای خود، شیخ به این مطلب تصریح دارد که خواهیم آورد.

سپس به روایات دیگر اشاره می کند؛ از جمله این روایت:

«مجارى الامور بید العلماء بالله الامناء

علی حلاله و حرامه.^۸

جریانات تمامی شوون امت، باید به دست عالمان ربّانی که امین الهی بر حلال و حرامند - فقهای جامع شرایط - انجام گیرد.

آن گاه توفیق شریف^۹ را مطرح می‌سازد که در آن آمده است: «و أمّا الحوادث الواقعة فارجعوا فیها إلى رؤاة حدیثنا، فإنّهم حجّتی علیکم و أنا حجّة الله.»^{۱۰}

در پیشامدها به بازگوکنندگان گفتار ما - کنایه از فقهاست که می‌توانند گفتار معصومین را بدرستی گزارش کنند - مراجعه کنید؛ زیرا اینان حجّت من بر شما بندگان، و من حجّت خدایم.

یعنی همان‌گونه که من از سوی خداوند، حجّت بر شما هستم و مرجعیّت شما را دارا می‌باشم، فقها نیز از سوی من حجّت بر شما هستند و مرجعیّت دارند.

مرحوم محقق انصاری استدلال به این توفیق را بدین‌سان بیان می‌دارد:

مقصود از «الحوادث الواقعة» مطلق اموری است که مرتبط با شوون عامّه است و می‌باید از دیدگاه عرف، عقل و شرع به مقامات مسؤول مراجعه شود و تنها، مربوط به پرسش مسائل شرعی نیست؛ زیرا ظاهر عبارت آن است که مراجعه به وی - فقیه جامع شرایط - برای آن است تا

او درباره آن تصمیم بگیرد و اقدام کند، نه آن که تنها حکم شرعی آن را بیان دارد.

شاهد دیگر بر این مدعی، تعلیلی است که در توفیق آمده است: «فإنّهم حجّتی علیکم و أنا حجّة الله». این می‌رساند که حجّیت نظر و رأی مسؤولان در تصمیم‌گیری‌ها از مقام منصوب بودنشان نشأت گرفته که در جهت زعامت و سیاستمداری می‌باشد و گرنه باید بگوید: «فإنّهم حجج الله علیکم»؛ زیرا حجّیت نظر و فتوای مجتهد در مسائل شرعی فرعی، از مقام استنباط وی از کتاب و سنت نشأت گرفته، نه از مقام منصوب بودنش از سوی امام زمان علیه السلام.

سومین شاهد آن که مراجعه به فقها در مسائل شرعی فرعی، چیزی نبود تا بر کسی مانند اسحاق بن یعقوب - که از مشایخ کلینی است - پوشیده باشد، بلکه از بدیهیات به شمار می‌رود و جای آن نبوده تا در نامه‌ای درخواست روشن شدن آن را نماید؛ آن هم با این تعبیر «مَسَائِلُ أَشْكَلَتْ عَلَیَّ»؛ مسائلی که بر من مشکل نموده، و راه حل آن برایم پوشیده است!

آری مسائلی همانند مصالح سیاسی، اجتماعی، مردم، جای این پرسش را دارد که در دوران غیبت، مرجعیّت آن با چه کسی یا کسانی است؟

در واقع از مسائلی پرسش می‌کند که

مرتبط به مقام امامت و زعامت امت است، و این که آیا در عصر غیبت، چه کسانی صلاحیت جایگزینی آن مقام را دارند؟ این گونه پرسشهاست که شایسته است شخصی مانند اسحاق بن یعقوب از پیشگاه بلند امام زمان عجل الله تعالی فرجه درخاست جواب کند.

خلاصه سخن این که ظاهر تعبیر «حوادث واقعه» جنبه شمولی دارد و نمی‌توان آن را مخصوص احکام شرعی فرعی یا مسأله قضاوت دانست. شیخ در پایان می‌فرماید:

«و علی ائی تقدیر فقد ظهر ممّا ذکرنا أنّ ما دلّ علیه هذه الأدلّة هو ثبوت الولاية للفقیه فی الامور الّتی تكون مشروعیة ایجاده فی الخارج مفروغاً عنه، بحيث لو فرض عدم الفقیه کان علی الناس القيام بها کفایة»^{۱۱}

از دلایل یاد شده روشن گردید اموری که مشروعیت انجام آنها مفروغ‌عنه باشد، به‌گونه‌ای که اگر فقیه جامع‌الشرایطی نیز وجود نداشته باشد؛ بر امت واجب است - به نحو واجب کفایی - آن را برپا دارند و در تحقق بخشیدن به آن به پا خیزند؛ در چنین اموری - طبق دلایل یاد شده - ولایت فقیه ثابت است (و این فقیه است که منصب ولایت عامه، از سوی ولی عصر(عج) بدو تفویض شده است).

بدین‌سان، با در نظر گرفتن این مطلب، که برپایی نظام از واجبات مطلقه است و هرگز مقید به زمان، مکان یا شخص خاصی نیست و در دوران غیبت همانند دوران حضور باید برپا داشته شود و شیخ نیز در کتاب مکاسب بارها فرموده است: «إقامة النظام من الواجبات المطلقة»^{۱۲} با در نظر گرفتن این مطلب به عنوان صغرای مسأله و انضمام آن با مطالب یاد شده که کبرای مسأله را تشکیل می‌دهند، مسأله «ولایت عامه فقیه» در دوران غیبت بروشنی ثابت می‌شود.

این بود آنچه از کتاب مکاسب شیخ به دست می‌آید.

اما در کتاب قضاء می‌فرماید:

حکم فقیه جامع شرایط در تمام فروع احکام شرعی و موضوعات، حجت و نافذ است؛ زیرا مقصود از لفظ حاکم که در مقبوله آمده، نفوذ حکم او در همه شؤون و زمینه‌هاست و مخصوص امور قضایی نیست؛ همانند آن که سلطان وقت، کسی را به عنوان حاکم معین کند، که مستفاد از آن، تسلط او بر تمام شؤون مربوط به حکومت اعم از جزئی یا کلی است. از این‌رو، لفظ «حکّم» را که مخصوص باب قضاوت است به کار نبرده، بلکه به جای آن، لفظ حاکم را به کار برده تا عمومیت نفوذ سلطه او را برساند. سپس می‌فرماید:

«و منه يظهر كون الفقيه مرجعاً في الأمور العامة...»

مرجعیت فقیه جامع شرایط، در تمامی شؤون عامه مرتبط با امت، روشن می شود.

و درباره توفیق شریف می فرماید:

گرچه صدر روایت مربوط به احکام شرعی کلی است، ولی تعلیل آن که می فرماید «فإِنَّهُمْ حَجَّتِي عَلَيْكُمْ» می رساند که همه احکام صادره از سوی او نافذ و حجت است؛ زیرا به عنوان نماینده ولی عصر - (عج) - حکم نموده؛ لذا هرگونه حکم صادره مربوط به شؤون ولایت، واجب الاتباع است.

آن گاه برای توضیح بیشتر می گوید:

بی گمان، حکم فقیه جامع شرایط در موضوعات قضایی، نافذ و حجت است، ولی تعلیلی که امام علیه السلام برای پذیرفتن حکم فقیه بیان داشته است، می رساند که این پذیرش در مسائل قضایی، فرع پذیرفتن در همه احکام صادره از سوی فقیه است؛ زیرا وی نماینده امام معصوم است و هر چه حکم کند، نافذ است.

عبارت شیخ چنین است:

«إِنَّ تَعْلِيلَ الْإِمَامِ علیه السلام وَجُوبَ الرِّضَا بِحُكْمِهِ فِي الْخُصُومَاتِ، بِجَعْلِهِ حَاكِمًا عَلَى الْإِطْلَاقِ وَ حُجَّةً كَذَلِكَ، يَدُلُّ عَلَى أَنَّ حُكْمَهُ فِي الْخُصُومَاتِ وَالْوَقَائِعِ، مِنْ فُرُوعِ

حکومته المطلقة و حجته العامة، فلا يختص بصورة التخاصم.»^{۱۳}

سز مطلب در این است که تعلیل، به منزله کبرای استدلال است و یکی از شرایط ضروری قیاس استدلالی، کلیت کبری است، به گونه ای که فراتر از شعاع دایره نتیجه مأخوذه باشد، و گرنه تکرار مدعی به شمار می رود و به اصطلاح، آن را «مصادره به مطلوب» می گویند.

برخی از نویسندگان تازه وارد به توهم ایرادگیری بر مرحوم شیخ گفته اند: کاربرد «حکومت» و «حاکم» در زبان عرب در معنای زعامت و ولایت نیامده است، و تنها در زبان فارسی رایج است!

ولی اگر اینان دستکم به نهج البلاغه مراجعه می کردند، به خود اجازه نمی دادند تا این گونه تسنجیده سخن گویند.

مولا امیرمؤمنان علیه السلام در خطبه قاصعه درباره امت اسلامی که مورد عنایت حق تعالی قرار گرفته اند، می فرماید:

«فَهُمْ حُكَّامٌ عَلَى الْعَالَمِينَ وَ مُلُوكٌ فِي أَطْرَافِ الْأَرْضِينَ، يَمْلِكُونَ الْأُمُورَ عَلَى مَنْ كَانَ يَمْلِكُهَا عَلَيْهِمْ، وَ يُمَضُونَ الْأَحْكَامَ فِيمَنْ كَانَ يُمَضِّيهِمْ فِيهِمْ.»^{۱۴}

دکتر شهیدی در ترجمه این عبارت از خطبه چنین می نویسد:

«و نیکیوی حال آنان را به عزتی رساند ارجمند، و کارهاشان استوار گردید و

دولتشان نیرومند، چنان که حاکم شدند بر جهانیان و پادشاهان زمین، در این کرانه و آن کران. کار کسانی را به دست گرفتند که بر آنان حکومت می نمودند، و بر کسانی فرمان راندند که فرمانبر آنان بودند»^{۱۵}

حضرت درباره بنی اسرائیل پس از رهایی از بردگی فرعونیان می فرماید:
«فأبدلهم العز مكان الذل، و الأمان مكان الخوف، فصاروا ملوكاً حُكَّاماً و أئمةً أعلاماً»^{۱۶}

دکتر شهیدی در ترجمه آورده است:
«و از پس خواری ارجمندشان فرمود و آرامش را جایگزین بیم کرد. پس پادشاهان حکمران شدند و پیشوایان با فز و شأن»^{۱۷}
امام علیه السلام درباره منافقان و رفتار آنان پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:
«فتقرَّبوا إلى أئمة الضلالة و الدعاة إلى النار بالزور و البهتان، فولَّوهم الأعمال و جعلوهم حُكَّاماً علی رقاب الناس»^{۱۸}

اینان پس از رسول خدا برجای ماندند، و با دروغ و تهمت به پیشوایان گمراهی و دعوت کنندگان به آتش - غضب الهی - نزدیکی جستند، و آنان این منافقان را به کار گماردند و بر گرده مردم حکمرانشان نمودند.

در نتیجه، شیخ در دو کتاب مکاسب و

قضاء، همان را گفته که فقها از روز نخست درباره ولایت فقیه گفته اند: اموری که مربوط به برپایی نظام است و تعطیل آن نشاید، بر عهده فقیهان جامع شرایط است که به نحو واجب کفایی، آن را برپا دارند و فرونگذارند. این وظیفه از سوی امام معصوم به آنان تفویض شده است که بایستی انجام دهند و مردم باید در یاری ایشان و فراهم کردن امکانات لازم بشتابند.

شیخ مفید، سرسلسله فقهای نامی

شیعه، فرموده است:

«اجرای حدود و احکام انتظامی اسلام را، که وظیفه سلطان اسلام است و در عصر حضور به دست امامان معصوم علیهم السلام و نمایان خاص آنان اجرا می گردید، در دوران غیبت، به فقهای شیعه واگذار کرده اند: «فوضوا إلى فقهاء شيعتهم»، تا در صورت فراهم بودن امکانات و با پشتوانه مردمی، مسؤلیت اجرایی آن را عهده دار باشند»^{۱۹}

شیخ طوسی و دیگر فقهای پس از وی یکایک بر همین منوال رفته اند و آن را از ضروریات مذهب شمرده اند؛ از این رو، صاحب جواهر، پس از نقل اتفاق آرای فقها بر ثبوت ولایت و نیابت عامه فقیه جامع شرایط در دوران غیبت می گوید:

«بل لولا عموم الولاية، لبقی كثير من

الأمور المتعلقة بشيعتهم معطلة...». وی اضافه می‌کند:

آن اندازه مسأله ولایت فقیه بر وفق مبانی فقهی، روشن و آشکار است که هر که در آن تردید کند، گویا بویی از فقه نبوده و از اسرار کلام معصومان سردرنیاورده است. اکنون چگونه می‌توان گمان برد شخصیتی مانند شیخ اعظم، با چنین امر بدیهی مخالف باشد؟!

لذا چنین گمانی درباره شیخ، کاملاً جفاست، یا از روی ناآگاهی به مبانی فقهی و شیوه استدلال بزرگان فقه‌هاست. نکته قابل توجه آن که صاحب جواهر، تردید و وسوسه در ثبوت ولایت فقیه را به «بعض الناس» نسبت می‌دهد و این خود نشان می‌دهد، چنان کسانی را از عوام الناس شمرده، شایسته لقب فخیم فقاہت نمی‌داند.

دیدگاه آیه‌الله خویی

استاد بزرگوار آیه‌الله خویی درباره برپایی نظام و اجرای احکام انتظامی اسلام و این که در دوران غیبت، بر فقیهان جامع شرایط است تا این مهم را برعهده گیرند، با دو بیان استدلال فرموده است: نخست از راه عموم مصلحت، و دیگری از طریق اطلاق دلیل.

ایشان می‌فرماید: به دو دلیل، فقیه جامع شرایط در عصر غیبت می‌تواند مجری احکام انتظامی اسلامی باشد: اولاً، اجرای احکام انتظامی اسلامی در راستای مصلحت عمومی تشریح گردیده و برای حفظ نظم است تا جلوی فساد گرفته شود و ظلم و ستم، تجاوز و تعدی، فحشا و فجور و هرگونه تبهکاری و سرکشی در جامعه ریشه کن شود و این نمی‌تواند مخصوص یک برهه - عصر حضور، دو قرن ونیم - بوده باشد؛ زیرا وجود مصلحت یاد شده در هر زمانی، ایجاب می‌کند تا مشروعیت اجرای احکام مربوطه همچنان ادامه داشته باشد و حضور معصوم، در این مصلحت، که در راستای تأمین سعادت و سلامت جامعه در نظر گرفته شده، مدخلیتی ندارد.

ثانیاً، از نظر فنی و قواعد علم اصول، دلایل احکام انتظامی اسلام اطلاق دارد - اطلاق آزمائی و احوالی - و نمی‌توان آن را بی‌جهت، مقید به زمان یا حالت خاصی دانست و همین اطلاق، چنین اقتضا دارد تا در امتداد زمان همواره ادامه داشته باشد و اجرا گردد. ولی این که مخاطب به این تکلیف کیست، از دلایل یاد شده به دست نمی‌آید.

بی‌تردید، احاد مردم، مخاطب این تکلیف نیستند؛ زیرا در آن صورت اختلال

در نظام پدید می‌آید و نوعی نابسامانی حاکم خواهد شد.

به علاوه در توقیع شریف آمده است: «و أما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلى رواة أحاديثنا، فإنهم حجتى عليكم و أنا حجة الله.»

در پیشامدها و رخدادها به فقیهانی که با گفتار ما آشنایی کامل دارند، مراجعه کنید که آنان حجت ما بر شمایند، همان‌گونه که من حجت خدایم.

در روایت حفص بن غیاث نیز آمده است:

«إقامة الحدود، الی من إلیه الحکم.»
اجرای احکام انتظامی اسلام بر عهده کسی است که شایستگی اعمال نظر و حکم کردن را دارا باشد.

این روایت، به ضمیمه روایاتی که صدور حکم در عصر غیبت را شایسته فقههای جامع شرایط می‌داند، بخوبی دلالت دارد که اجرای احکام انتظامی در دوران غیبت بر عهده فقههای شایسته است.^{۲۰}

ایشان همچنین در باب «حسبه»^{۲۱} از کتاب اجتهاد و تقلید می‌فرماید:

«إنَّ هناك أموراً لا بد أن تتحقق خارجاً، المعبر عنها بالأمور الحسبية، والقدر المتيقن هو قيام الفقيه بها.»^{۲۲}

قدر متیقن از مکلفان به این‌گونه واجبات

- که اهمال و فروگذاری آن در هر زمان، شرعاً و عقلاً روا نباشد - فقههای عادل و جامع شرایط می‌باشند.

مسأله حاکمیت نظام اسلامی و سیاستمداری در جهت حفظ مصالح امت و حراست از مبانی اسلام و برقراری نظم در جامعه، از مهمترین واجباتی است که شرع و عقل، تن به اهمال آن نمی‌دهد و نمی‌توان در برابر آن بی‌تفاوت بود.

از این‌رو، براساس دلایل یاد شده، این وظیفه فقههای آگاه است که مسؤولیت اجرایی آن را بر عهده گیرند و در صورت فراهم بودن امکانات، شانه خالی نکنند. مسأله «حفظ النظام من الواجبات المطلقة التي لا تقيد لها» - حفظ نظم از واجبات مطلق است که هرگز نمی‌توان مخصوص به دوره‌ای دانست - بارها و در جای‌جای کلام استاد، مورد استناد قرار گرفته، و آن را از مهمترین واجبات شمرده، و بر همه احکام اولیه حاکم گرفته‌اند.

این که آیه‌الله خوبی مسؤول این واجب دینی را فقههای آگاه و شایسته دانسته است، مطابق سخن مولا امیرمؤمنان (علیه السلام) است که می‌فرماید:

«إنَّ أحقَّ الناس بهذا الأمر أفواهم عليه و أعلمهم بأمر الله فيه.»^{۲۳}

کسانی شایسته مقام رهبری و عهده‌دار شدن مسؤولیت اجرای نظام هستند که در

بینش سیاسی و امکانات، نیرومندترین و نسبت به دیدگاههای اسلام در امر رهبری، داناترین باشند.

لذا مقصود از فقهای جامع شرایط، جامعیت در شرایط رهبری است.

نکته قابل توجه این که استدلال آیه الله خوبی در این زمینه، همان استدلال امام راحل است، آن جا که از دیدگاه کلامی مسأله را مطرح می سازد.

امام راحل علیه السلام در این باره می فرماید:

«فما هو دلیل الإمامة بعینه دلیل علی لزوم الحكومة بعد غیبة ولی الأمر عجل الله تعالی فرجه الشریف.»^{۲۴}

دلیلی که بر ضرورت امامت - پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اقامه می گردد، بر ضرورت تداوم ولایت در عصر غیبت دلالت دارد (و آن، لزوم برپا داشتن نظام و مسؤولیت اجرای عدالت اجتماعی است).

آن گاه می نویسند:

«همة احکام انتظامی اسلام در زمینه نظام مالی، سیاسی، حقوقی و کیفری همچنان ادامه دارد و مخصوص عصر حضور نبوده است. همین امر، ضرورت حکومت و رهبری امت را - برابر دیدگاه شرع - ایجاب می کند و این که فرد شایسته ای، مسؤولیت تأمین مصالح امت و تضمین اجرای عدالت را برعهده گیرد. و گرنه، تنها پیشنهاد احکام انتظامی و به

اهمال گذاردن جنبه مسؤولیت اجرایی، مایه هرج و مرج و اختلال در نظام خواهد بود، با آن که می دانیم «حفظ نظام» از واجبات مؤکد است و اختلال در امور مسلمانان از مینغوضات شرع مقدس است. بنابراین، هدف شارع، جز با تعیین والی و حاکم اسلامی و مشخص ساختن شرایط و صلاحیتهای لازم در اولیای امور، قابل تأمین نیست. به علاوه حفاظت از مرزهای اسلامی و جلوگیری از اشغالگران خارجی، به حکم عقل و شرع، واجب است و اینها جز با تشکیل حکومتی نیرومند، امکان پذیر نیست.

بسیار روشن است این گونه مسائل - سیاسی، اجتماعی - از امور مورد نیاز مبرم جامعه اسلامی بوده و مهمل گذاردن آن از سوی شارع حکیم، معقول نیست. بنابراین، هر دلیلی که بر ضرورت مقام امامت - ولایت کبری معصوم علیه السلام - اقامه گردد، همان دلیل بر ضرورت امتداد مقام ولایت در دوران غیبت نیز دلالت دارد.»^{۲۵}

در همین راستا، کلام مولا امیرمؤمنان علیه السلام را یادآور می شویم که فرموده است:

«و - فرُضت - الإمامة نظاماً للأمة.»^{۲۶}

امامت، پایه استوار نظام حاکم بر امت اسلامی است.

لذا امامت و رهبری امت برای همیشه در جهت حفظ و اجرای نظام، یک ضرورت دینی و واجب شرعی به شمار می‌رود.

بخوبی روشن است که استدلال امام راحل، همان استدلال آیه‌الله خویی است و هر دو یکسان مسأله را از دیدگاه عقل و ضرورت شرع بررسی کرده‌اند و وحدت دلیل، همانا وحدت نتیجه را در پی دارد، جز با اندکی تفاوت که اشاره خواهیم نمود.

چند نکته

در این جا باید به چند نکته توجه نمود:
۱ - ولایت از دیدگاه محقق انصاری یک منصب به‌شمار می‌رود؛ از این‌رو، آن را یکی از سه منصب فقیه شمرده است. منصب از دیدگاه فقهی، حق محسوب می‌گردد، لذا از آن به حق تصرف در اموال و نفوس یاد می‌شود. در اصل هر نوع ولایت، در اصطلاح فقهی، از حقوق شمرده می‌شود و از احکام وضعی است نه تکلیفی؛ گرچه احکام تکلیفی فراوانی بر آن مترتب می‌گردد. ولی آیه‌الله خویی آن را یک حکم تکلیفی و وظیفه عملی می‌داند؛ البته وظیفه به اصطلاح فقهی، که همان تکلیف فرعی عملی است.

عمده نظر ایشان به دلیل اثباتی مسأله است که از راه عقل و قدر متیقن، جواز تصدی و تصرف فقیه در امور یاد شده،

ثابت گردیده است؛ یعنی بر فقیه جامع شرایط واجب است تا - به نحو وجوب کفایی - عهده‌دار آن شود؛ همانند تجهیز میتی که فاقد ولی مشخصی است. بر عموم مسلمانان واجب است تا تجهیزات وی را انجام دهند و نباید بر زمین بماند. اگر ولی معین وجود داشت، حق اولویت با او بود، ولی با نبود وی بر دیگران یک تکلیف محض است، و در این جا مسأله حق مطرح نیست.

بدین‌سان در واجبات نظامی و اجرای احکام انتظامی، به سبب عدم تعیین مسؤول مشخص، بر فقیه جامع شرایط - با عنوان قدر متیقن و به نحو وجوب کفایی - واجب است عهده‌دار شود و این، حقی را ایجاد نمی‌کند.

نتیجه: فرق میان دو مسلک آن جا ظاهر می‌گردد که اگر فقیه، کسی را در یکی از شؤون مربوط معین نمود، او عنوان وکالت از فقیه را دارا می‌شود، و یک منصب رسمی برای او به شمار نمی‌آید؛ لذا با فوت فقیه یاد شده، همه وکلای او عزل می‌شوند و نصب مجدد، نیاز به فرمان فقیه صلاحیت‌دار دیگر دارد.

سر مطلب در این است که تعیین اشخاص از سوی فقیه یاد شده، با عنوان نیابت از وی بوده؛ زیرا تکلیف، ذاتاً متوجه او بوده و چون شخصاً قادر به انجام آن

نبوده، دست به استنابه زده است.

آری اگر خود دارای منصب رسمی بود - چنان که دیگر فقها گفته‌اند - منصوبان از سوی وی نیز دارای منصب می‌شدند و با فوت وی، آنان از مقامشان عزل نمی‌گردیدند و نیاز به نصب دوباره نبود.

تعیین متولیان بر اوقاف، قیم بر صغار، امامان جمعه و قضات نیز بر همین منوال است و این نتیجه مهمی است که در ابعاد مختلف شؤون عامه تأثیرگذار است.

استاد خود به این نتیجه تصریح دارد و می‌فرماید:

«إنما الثابت، أن له (للفقيه) التصرف في الأمور التي لابد من تحققها في الخارج، بنفسه أو بوكيله و معه إذا نصب متولياً على الوقف أو قِيماً على الصغير، فمرجه إلى التصرف فيهما بالوكالة (عن الفقيه) ولا كلام في أن الوكيل ينزل بموت موكله، و هو الفقيه في محلّ الكلام.»^{۲۷}

ولی، آیا راه تشخیص حق از حکم و جدا ساختن حکم وضعی از حکم تکلیفی، تنها در طریق اثباتی آن است، یا از نحوه تشریح آن باید به دست آورد؟ بسیاری از احکام وضعی از احکام تکلیفی نشأت می‌گیرند و بالعکس. چه بسا نحوه تکلیف، ایجاب حق نماید، یا تشریح حق، ایجاب تکلیف کند؛ خواه دلیل اثباتی آن، عقلی

باشد یا نقلی و اجتهادی.

بویژه که حضرت استاد، احکام تکلیفی الزامی را «جَعَلَ عَهْدَهُ» می‌دانند، و الزام به انجام یا ترک آن را، فقط به حکم عقل می‌شمردند. از این رو، میان حکم وضعی و حکم تکلیفی نباید چندان فرقی باشد؛ زیرا تشریح در هر دو به مثابه «جَعَلَ عَهْدَهُ» است؛ یعنی مکلف، موظف است طبق آن، انجام وظیفه نماید و اصطلاح وضع یا تکلیف، اعتباری است که عقل، آن را انتزاع می‌کند.

لذا مسأله ولایت - که یک منصب تلقی می‌شود و ایجاب مسؤولیت می‌کند - چیزی جز «جَعَلَ عَهْدَهُ» نیست؛ یعنی مسؤولیتی که بر ذمه شخص نهاده شده و باید از عهده آن برآید و انجام وظیفه کند؛ خواه دلیل اثباتی آن، نص شرعی - به تولیت وی - باشد یا ضرورت عقل و شرع. از این رو، همگی فقها، از همین دلایلی که حضرت استاد به آن استناد فرموده، ولایت فقیه را به عنوان یک منصب و حق شرعی، تلقی کرده‌اند.

عبارت استاد نیز، پس از استدلال به روایت حفص بن غیاث، همین مطلب را می‌رساند. ایشان می‌فرماید:

«فإنّها - بضمیمه ما دلّ علی أن من إلیه الحکم فی زمان الغیبه هم الفقهاء - تدلّ علی أن إقامة الحدود إلیهم و

عبارت «إلیهم» و «وظیفتهم» در این جا، همان مرجعیت رسمی را می‌رساند، که همان حق ولایت است.

۲ - محقق انصاری با دیگر فقها، در کبرای مسأله اختلاف نظری ندارند، بدین معنی که در امور مربوط به شؤون عامه و برپایی نظام که قوام جامعه بر آن استوار می‌باشد و حتماً باید برپا داشته شود، توافق دارد که بر فقیه جامع شرایط لازم است به عهده گرفته و در انجام آن - در صورت فراهم بودن امکانات - کوتاهی نکند. تا این جا هیچ اختلافی میان شیخ و دیگر فقها نیست.

ولی در برخی از صعریات مسأله اندکی اختلاف به چشم می‌خورد. در واقع، اختلاف در برخی مصادیق است که آیا از امور تعطیل بردار است، یا نه؟ ایشان در این باره می‌فرماید:

«این علم الفقیه من الأدلة جواز تولیه، لعدم إناطته بنظر خصوص الإمام أو نائبه الخاص، تولاه مباشرة أو استنباه... و إلا عطله. فإن كونه معروفاً لاينافی إناطته بنظر الامام، و الحرمان عنه عند فقده، كسائر البركات التي حُرمنها بفقده عجل الله تعالی فرجه.»^{۲۹}

اگر فقیه، مطلق مشروعیت امری را از دلایل به دست آورد؛ یعنی انجام آن،

متوقف بر اذن خاص امام معصوم نباشد، می‌تواند آن را بر عهده گرفته و تصدی آن شود، و گرنه، آن را تعطیل و رها می‌سازد؛ زیرا تنها معروف بودن امری که منوط به اذن خاص امام معصوم علیه السلام است، مجوز انجام آن نمی‌گردد و همانند دیگر برکات وجودی امام زمان - عجل الله فرجه له - از فیض آن محروم شده‌ایم.

آن‌گاه برای موارد مشکوک که مشروعیت آنها مطلق است یا منوط به اذن خاص امام معصوم علیه السلام مثال آورده می‌فرماید:

«كالحدد لغير الإمام، و تزويج الصغيرة لغير الأب والجذ، و ولاية المعاملة على مال الغائب بالعقد عليه و فسخ العقد الخياري عنه... فلا يثبت من تلك الأدلة مشروعيتها للفقیه، بل لابد للفقیه من استنباط مشروعيتها من دليل آخر.»^{۳۰}

مثالها عبارتند از: اجرای حدود شرعی، شوهر دادن دختر نابالغی که پدر و جد ندارد، داد و ستد بر اموال کسی که مدت مدیدی غایب بوده و اموال او را کد مانده است و... .

ایشان می‌فرماید: احتمال می‌رود که تصدی این گونه امور، منوط به نظر و اذن خاص امام معصوم بوده، و از فقیه تکلیف تصدی آنها ساقط باشد، مگر آن که از دلیلی دیگر - جز دلایل ولایت عامه فقیه - به دست آورد که تصدی آنها جایز یا لازم

است.

از این‌رو، چند نقطه را، که برخی خواسته‌اند نقطه‌های کور یا تاریک ارائه دهند، روشن کنیم.

الف) در امور عامه که مربوط به برپایی نظام است، همه فقها اتفاق نظر دارند که باید برپا شود و بر زمین نماند؛ زیرا «لایرضی الشارع بتعطیلها» و این، وظیفه فقهای شایسته و لایق است که به نحو واجب کفایی آن را برعهده گیرند. البته آنان در شؤون خصوصی که مرتبط با شؤون عامه نباشد، دخالتی ندارند و از محدوده ولایت فقیه بیرون است.

ب) مقصود از ولایت فقیه در عصر غیبت، همین عهده‌داری و مسؤولیت در راستای مصلحت‌های مردمی است و این خود، انجام وظیفه و خدمتی است که شارع مقدس مسؤولیت آن را بر عهده فقیه جامع شرایط قرار داده است. بنابراین، تفسیر ولایت فقیه به قیومیت و سرپرستی تام‌الاختیار، که مفهوم سفاقت و قصور را در «موالی‌علیه» - مردم - تداعی کند، یک نوع تفسیر به رأی و معنایی تحمیلی به شمار می‌رود.

ج) مراد از «اطلاق» در عبارت «ولایت مطلقه فقیه»، شمول این مسؤولیت است که همه ابعاد مصالح مردمی را فرامی‌گیرد. خلاصه این که مسؤولیت «تأمین مصالح و تضمین عدالت» در سطح گسترده

عمده نظر بحث، اکنون در مسأله اجرای حدود شرعی است که از احکام انتظامی اسلام به شمار می‌رود و همان است که حضرت استاد آیة‌الله خویی تأکید دارند با در نظر گرفتن «عموم مصلحت» در چنین احکامی و نیز «اطلاق ادله» به دست می‌آید که مشروعیت آن در دوران غیبت همانند عصر حضور یکسان است و این وظیفه فقیه جامع شرایط است که تصدی آن را برعهده گیرد.

البته این نظر با فرموده شیخ منافات ندارد؛ زیرا شیخ استفاده مشروعیت آن را از ادله عموم ولایت، مورد تردید قرار داده، به دلایل دیگر احاله نمودند و دلایل دیگر همان است که حضرت استاد با عنوان «عموم مصلحت و اطلاق ادله» به آن اشاره دارند.

۳- قلمرو ولایت فقیه - از دیدگاه فقها - به گستردگی ولایت کبرای امام معصوم نیست، بلکه تنها در محدوده شؤون عامه است که قوام نظام اجتماعی بر آنها استوار است؛ اموری که بدون برپا داشتن آنها، شیرازه جامعه از هم می‌گسلد؛ یعنی آنچه مصلحت عمومی اقتضا می‌کند تا شایستگان، مسؤولیت آن را بر عهده گیرند و این شایستگان از نظر شرع و عقل، فقیهان جامع شرایط هستند.

و همگانی، بر عهده ولی امر است و در هیچ یک از ابعاد آن، اعم از سیاسی، نظامی، فرهنگی، اقتصادی و... که در راستای منافع مردمی باشد، نمی تواند شانه خالی کند.

به علاوه، «مطلقه» در کلمات متأخران، به جای «عامه» در کلمات متقدمان به کار رفته و مقصود یکی است.

شاید نخستین کسی از متأخران که آن را به کار برده، محقق انصاری است، آن جا که در شرح توقیع و مقبوله می فرماید:

«این تعلیل الإمام علیه السلام و جوب الرضا بحکومتهم فی الخصومات بجعله حاکماً علی الإطلاق و حجة كذلك، يدل علی أن حکمه فی الخصومات والوقائع من فروع حکومته المطلقة و حجیته العامة فلا یختص بصورة التخاصم.»^{۳۱}

در این عبارت، مطلقه و عامه را در کنار هم قرار داده و به یک معنی گرفته است.

بدین سان، معنی کردن واژه «مطلقه» به «نامحدود بودن»، ناشی از جهل به اصطلاحات فقهی است؛ زیرا ولایت - مسؤولیت - ولی امر مسلمین و تصرفات او در شؤون عامه، تنها در محدوده مصالح امت است و لا غیر.

۴ - همان گونه که اشاره شد، در طول تاریخ فقاقت، از دوران شیخ مفید و شیخ طوسی تا کنون، مسؤولیت ولی فقیه را

حوزه احکام انتظامی دانسته اند که تعطیل آن از نظر شرع و عقل هیچ گاه نشاید. درباره این مسأله همواره یکسان بحث شده، و هرگز قرائتهای گوناگونی از آن نشده است؛ لذا آنچه اخیراً مطرح شده و نوشته هایی که با عنوان نظریه های دولت در فقه شیعه عرضه شده، بی اساس و فاقد اعتبار علمی است.

آنچه به عنوان شاعد مدعی در این گونه نوشتارها آمده که برخی حکومت را به معنای وکالت از سوی مردم و برخی در حد نظارت دانسته و مسأله قبض و بسط را در مسأله ولایت فقیه مطرح ساخته اند... گفتارهایی است از افرادی بیرون از مدار حوزه های علمی فقهی؛ کسانی که به گفته صاحب جواهر، با رموز فقهی سروکار و آشنایی ندارند.

آری آنچه می توان گفت، تفاوتی است که در نظر حضرت استاد آمده و فرموده است:

«ولایت فقیه به معنای منصب و نیابت از معصوم نیست، بلکه یک تکلیف و وظیفه شرعی فرعی است که فقیه باید انجام دهد...»

یادآور شدیم که نظر ایشان (لزوم تصدی) در نتیجه، با نظر دیگر فقها (منصب ولایت) یکی است و نهایتاً این تکلیف، به همان وظیفه رسمی و منصب

شرعی باز می‌گردد.

حضرت استاد نیز در مورد مشروعیت حکم به ثبوت هلال اشکال نموده و فرموده‌اند که این، از شوون ولایت عامه است و برای فقیه، به طور مطلق ثابت نشده جز مشروعیت تصرف در اموری که تصدی آن از ضرورت شرع به دست آید و مسأله حکم به ثبوت هلال، روشن نیست از جمله این امور باشد.^{۳۲}

در صحیحۀ محمدبن قیس از امام باقر علیه السلام آمده است:

«هرگاه دو شاهد، نزد امام شهادت دادند که هلال را رؤیت کرده‌اند، امام دستور افطار (عید فطر) می‌دهد و نماز عید را برپا می‌دارد.»^{۳۳}

حضرت استاد فرموده‌اند: مقصود از امام در این صحیحۀ شخص امام معصوم است که اجرای دستور خاص او واجب است و معلوم نیست که این مقام، برای نواب عام و وی، یعنی فقیهان در دوران غیبت نیز ثابت باشد.^{۳۴}

در این زمینه شاگرد برومندشان، محمد اسحاق فیاض می‌گوید:

«امام، در این صحیحۀ مانند دیگر موارد، کسی است که مرجعیت عامۀ مسلمانان را برعهده دارد؛ بویژه قرینه سیاق دلالت دارد که یک دستور کلی شرعی برای اثبات هلال است و نباید مخصوص امام

معصوم باشد، تا جنبه شخصی پیدا کند.»^{۳۵}

۵ - همان‌گونه که در کلمات شیخ و دیگران آمده، لزوم تصدی امور عامه بر فقیه یک واجب کفایی است، و این می‌رساند که ولایت فقیه جنبه شائیت دارد و هر فقیه جامع شرایطی تنها شایستگی این مقام را دارد، نه آن که بالفعل این مقام را دارا باشد. به عبارت دیگر، فقاهت شرط ولایت است، نه آن که ولایت لازمه لاینفک فقاهت باشد. پس هر فقیهی، بالفعل دارای مقام ولایت نیست، بلکه تنها زمینه تصدی ولایت در او فراهم است که با فراهم شدن دیگر امکانات، از جمله همراهی مردم به شکل «بیعت» (پذیرش همگانی) ولایت وی، فعلیت پیدا می‌کند و این پذیرفتن همگانی یا به طور مستقیم یا به وسیله خبرگان (کارشناسان) انجام می‌گیرد.

بدین‌سان، تراحم ولایات نیز به وجود نمی‌آید؛ زیرا تراحم در صورتی است که ولایت لازمه فقاهت باشد، نه آن که فقاهت تنها شایستگی را ایجاد کند، و فعلیت به دست نمایندگان شایسته مردم صورت گیرد.

همچنین روشن گردید مقام ولایت برای فقیه جامع شرایط، از راه میانه بین انتصاب و انتخاب ثابت می‌گردد؛ نه

انتصاب مطلق است که تنها از سوی شارع شخصاً معین شده باشد، بلکه با ارائه اوصاف لازم به مردم، بر آنان است تا فرد لایق و شایسته را که واجد اوصاف یاد شده باشد شناسایی کرده، او را بپذیرند: «فارضوا به حکماً».

و نه انتخاب مطلق است تا مردم هر که را خود شایسته تشخیص دادند برگزینند، بلکه در چارچوب ارائه شده از سوی شارع باید فردی لایق را انتخاب کنند.

لذا انتصاب فقیه لایق و جامع شرایط برای رهبری امت از سوی شارع، انتصاب بالتوصیف است نه بالتعین. و از جانب مردم، انتخابی است در پرتو رهنمود شرع. تفصیل و تبیین این نکات، در رساله ولایت فقیه بشرح آمده است و در این جا به همین اندازه که ضرورت بحث ایجاب نمود، بسنده می‌شود.

پی‌نوشتها

* گفتنی است که این مقاله پیشتر در فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۱۱، از انتشارات دبیرخانه مجلس خبرگان، در قم، به چاپ رسیده بود.

۱. کافی شریف، ج ۲، ص ۱۸، باب دعائم الإسلام، ح ۵.

۲. جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۲۸.

۳. اشاره به آیه کریمه ﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ﴾ (احزاب ۶) می‌باشد.

۴. شیخ، ولایت را از قبیل حق و حکم وضعی می‌داند؛ لذا از آن با عنوان «منصب» یاد کرده است، برخلاف نظر آیه‌الله خویی که آن را یک وظیفه عملی و حکم تکلیفی می‌داند، که شرح آن یاد شد.

۵. مکاسب، ج ۳، ص ۵۵۳ و ۵۵۸. این یک مثال جاری عربی است و در مواردی به کار می‌رود که عملی دشوار یا متمتع باشد. قنّاد: شاخه درختی است با خارهای سخت و تیز. خرط، به معنای دست ساییدن بر آن است؛ یعنی مطلب به گونه‌ای دشوار است که دشواری دست کشیدن بر چنین خارهای گزنده، از آن کمتر است.

۶. نه شخص امام، نه نایب خاص او که از جانب او شخصاً معین شده باشد؛ از این رو، فقیه در دوران غیبت، این گونه امور را با عنوان نیابت عاقله انجام می‌دهد.

۷. مکاسب، ج ۳، ص ۵۵۴.

۸. تحف العقول، ص ۲۲۸.

۹. نامه‌ای که به دست امام زمان در دوران غیبت صغری امضا شده است.

۱۰. اکمال الدین صدوق، ص ۴۸۴.

۱۱. بنگرید به: مکاسب، ج ۳، ص ۵۵۷-۵۵۴.

۱۲. همان، ج ۲، ص ۱۲۷ و ۱۴۰.

۱۳. کتاب القضاء و الشهادات، ص ۴۹.

۱۴. نهج البلاغه، تصحیح صبحی صالح، خطبه ۱۹۲، ص ۲۹۸.

۱۵. همان، ترجمه شهیدی، ص ۲۲۰.

۱۶. همان، خطبه قاصعه، ص ۲۹۶.

۱۷. همان، ترجمه شهیدی، ص ۲۱۹.

۱۸. همان، خطبه ۲۱۰، ص ۳۲۶.

۱۹. المقنعه، ص ۸۱۱-۸۱۰.
۲۰. بنگرید به: مبانی تکملة المنهاج، ج ۱، ص ۲۲۴-۲۲۶.
۲۱. «حسبه» به اموری گفته می‌شود که شارع مقدس، فروگذاری آنها را اجازه نمی‌دهد و به گونه واجب کفایی، بر هر کس که توانایی انجام آن را دارد، لازم است تا آنها را برعهده گیرد.
۲۲. بنگرید به علی غروی، کتاب التنقیح - اجتهاد و تقلید، ص ۴۲۵-۴۱۹.
۲۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۱.
۲۴. کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۶۱.
۲۵. همان، ج ۲، ص ۴۶۱.
۲۶. شرح نهج البلاغه، ج ۱۹، ص ۹۰.
۲۷. التنقیح - اجتهاد و تقلید، ص ۴۲۳-۴۲۴.
۲۸. مبانی تکملة المنهاج، ج ۱، ص ۲۲۶.
۲۹. کتاب مکاسب، ج ۳، ص ۵۵۴.
۳۰. همان، ج ۳، ص ۵۵۷.
۳۱. کتاب القضاء و الشهادات، ص ۴۹.
۳۲. التنقیح - اجتهاد و تقلید، ص ۴۲۳.
۳۳. وسائل، باب ۶ (احکام شهر رمضان)، ح ۱.
۳۴. علامه بروجردی، مستند العروة، ج ۲، ص ۸۲-۸۳.
۳۵. تعالیق مبسوطه علی العروة، ج ۵، ص ۱۸۸-۱۸۹.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی